یک گفت‌وگوی منتشر نشده با آیت‌الله هاشمی رفسنجانی:

اگر فقیهی مشروعیت حکومت داشته باشد، تا مردم رأی ندهند نمی‌تواند تشکیل حکومت دهد

جنابعالی در صفحه ۱۰۵ دوران مبارزه راجع به عدم حضور حضرت امام در نهضت نفت و همچنین عدم ارتباط با فدائیان اسلام به سرعت گذشتید و توضیح نفرمودید. با توجه به شناخت حضرتعالی از حضرت امام، علت را در چه می‌بینید؟

بسم الله الرحمن الرحیم. همان گونه که می‌دانید حوزه‌های علمیه در زمان رضاخان منهدم شده و تقریباً چیزی باقی نمانده بود. البته آیت الله حائری یزدی با سیاست زیرکانه ای حفظ کرده بودند، ولی محدود بود. بعد از رفتن رضا خان و باز شدن فضا در شهریور ۱۳۲۰ ، این آرزویی که در دل روحانیت و مردم بود، حوزه قم شروع به توسعه کرد. آن موقع مرکز روحانیت بیشتر نجف بود. آیت‌الله حاج ابوالحسن اصفهانی و مراجع محدودی بودند. کم کم حوزه شروع به رشد کرد و بعد از فوت آیت الله اصفهانی مرجعیت دوباره به ایران منتقل شد که آیت الله بروجردی مرجع شدند. امام(ره) جزو سردمداران علمایی بود که آیت‌الله بروجردی را از بروجرد به قم آوردند و مرکز کارهایشان حوزه علمیه قم شد.

امام (ره) در سالهای اولی که آیت الله بروجردی بودند، هم فعال، هم مؤثر و هم به ایشان خیلی نزدیک بودند. کم کم ایشان احساس کرد افرادی که اطراف آقای بروجردی هستند، خوششان نمی‌آید که چنین شخصیتی در بیت حضور داشته باشد. روحیه امام خیلی متعالی بود. با افرادی که نوعاً کوچکتر بودند، نمی‌ساختند. کاری کردند که امام(ره) را خانه نشین کردند.

شاید مسایلی از این قبیل را مطرح کردند که ایشان درس فلسفه می‌گویند. امام را تحریم و تکفیر کردند. در اسناد هست که یک بار پسر امام آقا مصطفی در لیوانی آب خورده بود و گفته بودند:«لیوان را بشویید!!» این یک قضیه بود. قضیه دیگر این بود که ایشان احساس کردند در آن فضا به اهدافی که دارند، نمی‌رسند. خیلی منزوی بودند.

یعنی شرایط زمان و مکان برای انجام یک کار مناسب مهیا نبود؟

می‌گویم. این یک مسأله بود. پس کلمه انزوایی که آنجاست، ناظر به این است. دوم شرایط آن موقع حوزه بود. افکار سیاسی و اجتماعی امام فضای مناسبی برای اجرا نداشت. آیت الله بروجردی به حق، اولویت اول کارهایشان را این قرار داده بودند که حوزه را شکل بدهند و تقویت کنند تا روحانیت باشد که بتواند کاری بکند. خود آیت الله بروجردی افکاری مترقی داشتند. منتهی ایشان به حق تشخیص داده بودند که اگر الان حوزه را وارد ماجراهای سیاسی بکنند، دیگران نمی‌گذارند و ضربه می‌زنند.

استعمارگران سابقه و تاریخ را می‌دانستند که اگر قرار بود تحولی در تاریخ ایران ایجاد شود، معمولاً از طریق روحانیت بود. بنابراین روحانیت در آن دوره هنوز در سنین نوجوانی بود و نظر مرجع تقلید و مسئول حوزه این بود که حوزه وارد مسایل سیاسی نشود. حتی شخصیت‌هایی مثل آیت‌الله کاشانی که وارد سیاست شده بودند، کارشان را بیرون از حوزه و در تهران می‌کردند. یا جمعیت فداییان اسلام که عمدتاً طلبه‌های جوان بود، با اینکه هواداران زیادی داشتند و خود ما در سنین جوانی جزو طرفداران آنها بودیم و بعضی‌ها عضو بودند، اما میدانی در حوزه نداشتند.

گاهی به قم می‌آمدند و سخنرانی می‌کردند. زمانی هم که دیدند کارهای اینها دارد در حوزه موج برمیدارد، با آنها برخورد کردند. عده‌ای از طلبه‌ها به مراسم آنها حمله کردند و ترساندند. ما در طبقه دوم مدرسه فیضیه نشسته بودیم و به سخنرانی اینها گوش می‌دادیم. فضای جالبی بود. گویا آقای واحدی داشت سخنرانی می‌کرد. داشت می‌گفت: «ما از این اسلحه‌ها و توپ و تانک نمی‌ترسیم و سلاحها را میجویم و تفاله‌هایشان را می‌ریزیم». یک دفعه یکی از طلبه‌های تهران که آدم شوخی بود، کفش خود را محکم به زمین زد و صدای مهیبی در آن فضا بلند شد. جمعیت متفرق شد. ما در طبقه بالا مدرسه، از حجره کرمانی‌ها تماشا می‌کردیم. وضع این گونه بود. یعنی فضا قدری گرفته بود.

امام در این شرایط چه کار می‌توانستند بکنند؟ آن هم با روحیات و نظراتی که داشتند. مصلحت نمی‌دیدند که حوزه را دچار تنش کنند. به علاوه رئیس حوزه این حالت را نمی‌خواست. لذا امام تا زمانی که آیت الله بروجردی حیات داشتند، به حق کارهای خود را معطوف و تربیت شاگرد و مسایل علمی می‌کردند و داشتند خود را برای دوره بعد آماده می‌کردند.

اینکه من در خاطراتم گفتم: «بعداً متوجه شدیم که درست بود» به خاطر این است که هم سیاست آقای بروجردی درست بود که حوزه نیرومند و آسیب ناپذیر شد و هم سیاست امام درست بود که موقعی این کار را شروع کردند که دیگر کسی نبود تا به عنوان رئیس حوزه مخالفت کند.

یعنی مساله تا اینجا ادامه پیدا کرد که اواخر عمر آقای بروجردی، امام دیگر در حوزه درس نمی‌دادند.

نه، درس می‌دادند.

چون اختلافشان خیلی شدید شده بود.

اختلافات مربوط به اوایل بود. بعداً درسشان، بهترین درس حوزه بود. خود ما درسهای عمده را حتی در زمان آقای بروجردی پیش امام می‌خواندیم. درسهای آقای بروجردی هم بود که خیلی مفید بود. اما ایشان پیرمرد بود و هفته ای دو سه جلسه درس می‌گفتند و جواب ما را که می‌خواستیم با عجله درس بخوانیم، نمی‌داد. ولی مطالب خوبی داشتند و استفاده می‌کردیم. امام مدرس فعال حوزه بود. در مسجد سلماسی درس می‌دادند که فضای مسجد پر از طلبه می‌شد.

پس قبول می‌کنید که امام و آیت الله بروجردی در برهه ای با هم کش و قوس شدیدی پیدا کردند که قهر و آشتی شد.

تا جایی که من می‌دانم، امام اختلافی با آقای بروجردی نداشت. البته من در آن دوره خیلی جوان بودم و تازه به حوزه آمده بودم و عمق ماجراها را نمی‌دانستم و فقط از این و آن می‌شنیدیم.

یعنی درباره این قضیه هم شنیدید؟

بله، ولی امام کش و قوسی با آقای بروجردی نداشت. خیلی راحت کنار رفت و دعوا نکرد.

کلاسهایشان در منزل برگزار می‌شد؟

نه، از زمانی که من رفتم، اوایل در سالن، مسجد و حسینیه مانندی نزدیک حرم درس می‌دادند که طلبه‌ها جمع می‌شدند و شاگردان خوبی داشت. به علاوه ایشان با آقایانی مثل منتظری و مطهری که از ما بزرگتر بودند، درسهای خصوصی داشتند. طلبه‌های خوب حوزه پای درس ایشان می‌رفتند. این گونه نبودند که کلاسهایشان را در منزل برگزار کنند. بعدها که درس وسیع خارج ایشان شروع شد، بهترین و درسخوان ترین طلبه‌های حوزه پای درس ایشان بودند.

در بعضی از کتابها آمده است که آیت الله بروجردی در آن برهه زمانی بیش از آنکه به مبارزه با رژیم بپردازد به فکر تقویت پایه‌های حوزه بود. نظر شما در این باره چیست؟

ما این گونه فهمیدیم که در آن شرایط اولویت آیت الله بروجردی حفظ و تقویت حوزه بود.

سلطنت را تا حدودی مشروع می‌دانست؟ یعنی مثل خیلی از روحانیون قبلی با سلطنت هم موافق بود.

آن موقع مخالفت با اصل سلطنت مطرح نبود. بالاخره سلطنت مشروعه در قانون اساسی بود. حرف مهمی که می‌زدند، این بود که شاه باید سلطنت کند و نه حکومت. نباید در کارها دخالت کند. مجلس، دولت و مردم بودند و حرفهای مترقی هم که زده می‌شد، در این سطح بود.

البته امام در کتابهایی که در دهه ۲۰ نوشته بودند، به مسایل دیگری هم اشاره کرده بودند.

آن مطالب مربوط به قبل از آن دوره و در زمانی است که رضاخان بود و به هیچ چیز پایبند نبود. یک دیکتاتوری کاملاً خودسر بود. هرجا را که می‌خواست، خراب می‌کرد و هر ملکی را که می‌خواست، می‌گرفت. هر کسی را که دلش می‌خواست، زندانی می‌کرد و می‌کشت. تصمیمات شخصی، فوری، آنی و کاملاً دیکتاتور مأبانه و نظامی می‌گرفت. رضا خان کشور را این گونه اداره می‌کرد. در آن فضا افرادی مثل کسروی و دیگران هم پیدا شده بودند که مطالب زیادی علیه دین می‌نوشتند.

درباره کتابی که از امام می‌گویید، حتماً منظورتان «کشف اسرار» است. اگر با دقت بخوانید، متوجه می‌شوید فضای آن زمان چگونه بود. اولاً ایشان به شبهات جواب می‌داد. البته در آن کتاب به رضاخان هم پرداخت، چون رضاخان از عوامل مهم وضع روحانیت و دین شده بود که می‌خواست فرهنگ شیعی را منهدم کند. در آن شرایط امام در آن کتاب به همه مسایل پرداختند. زمانی بود که همه روحانیت منزوی بودند و حوزه هم در حال رشد نبود.

با توجه به اینکه اسم کسروی را آوردید، یک بحث حاشیه ای پیش می‌آید. به کتابهای دیگرش کاری نداریم، اما آیا «تاریخ مشروطه » کسروی را تأیید می‌کنید؟

تأیید که نمی‌توانم بکنم.

منظورم این است که آیا امانت دار خوبی بود و درست نوشت؟

فکرش زاویه داشت. گاهی اوقات کسی است که می‌خواهد تاریخ را خوب بنویسد، ولی کسروی دیدگاه خاصی داشت که در افکارش بود که در خیلی از کتابهایش نمود دارد. البته بر تاریخ مشروطه تا جایی که به دستش رسیده، خبرها را متقن نوشته است، ولی اگر کسی به دقت بخواند، زاویه‌های افکارش آشکار است و در موارد حساس اعمال غرض کرده است.

حضرتعالی به بعضی از خاطرات خدمت سربازی خود در جاهای مختلف اشاره نموده اید. اگر خاطره ناگفته و شیرینی از آن دوره به یاد دارید، برای نسل جوان کنونی بیان فرمائید.

خاطرات زیادی از دوران سربازی دارم که قطعاتی را به تناسب موضوعاتی خاص در بعضی از کتابها نوشتم. ماجرای سربازی من طولانی است که مقداری از ریشه، دوره و نهایتاً سرنوشتش می‌گویم. این داستان در سال ۴۲ اتفاق می‌افتد. بعد از افکار سنجی رفراندوم شاه که انقلاب سفیدش را با آمار دروغ گفت و مردم تأیید کردند و امام در آن جریان موضع گرفتند و گفتند: این رفراندوم ساختگی بوده و آرا درست نبود و فریبکاری بود، درگیری‌ها از اواخر سال ۴۱ شدید شد. تا قبل از این مسئله امام و روحانیت بیشتر طرف دولت بودند و شاه در میدان نبود. اما در این مسئله شاه در سنگر انقلاب سفید به میدان آمده بود. طرح آمریکایی‌ها بود که می‌خواستند برای جلوگیری از پیشرفت مارکسیسم تحولی در اقمار خود درست کنند تا افکار عمومی را به نفع خود قانع کنند و میدان را از کمونیست‌ها بگیرند.

اما در موضع گیری خود این مسایل و اهداف را خیلی خوب واضح کردند. درگیری شدید شده بود و عید نوروز سال ۴۲ رسیدیم که امام عید را تحریم کردند و گفتند: «ما امسال عزا داریم و عید نداریم.» علمای دیگر هم همین موضع را گرفتند. معمولاً در ایام اعیاد و وفیات علما در خانه‌های خود می‌نشستند که صحنه‌های خوبی بود. آن سال تحریم کردند.

آیت الله گلپایگانی هم به مناسبت شهادت امام صادق (ع) که آن روزها مصادف با سالگرد آن بود، در مدرسه فیضیه مجلس روضه گرفته بودند. من در آن مراسم شرکت کرده بودم. البته جوان بودم، ولی از طلبه‌های فعال آن زمان بودم. آقای انصاری واعظ بالای منبر بودند که شاه از قبل تصمیم گرفته بود از قم زهرچشم بگیرد. برای چند نقطه هم برنامه داشت که مدرسه فیضیه، بیت امام، مدرسه حجتیه و چند جای دیگر بود.

آقای شریعتمداری به خاطر طرفدارانی که داشت، اولاً از اتفاقاتی که می‌افتاد، مطلع بود. چون کسانی را داشت که به ایشان بگویند. ثانیاً دو نفر از پهلوانان قم، یعنی برادران میره ای که قد بلندی داشتند و من هنوز قدی به بلندی آنها ندیدم، شجاع هم بودند. آنها برنامه مدرسه حجتیه را خوب حفاظت کردند و عمال شاه ترسیدند که به آنجا بروند. نوچه‌هایشان را جمع و آنجا را حفظ کردند. ما در مدرسه فیضیه بودیم که یک دفعه کماندوها ریختند و آن کتک کاری‌ها و درگیری‌ها عجیب و غریب پیش آمد که خیلی فجیع بود. ما خیلی سریع بیرون رفتیم و به ما اعلام کردند که برنامه بعدی منزل امام است. به سرعت خود را به منزل امام رساندیم که از آنجا حفاظت کنیم. طلبه‌های زیادی آمده بودند.

امام که نمی‌ترسیدند. ما گزارش از مشاهدات جلسه فیضیه را خدمت ایشان دادیم و ایشان در همان جلسه به خط خودشان بیانیه ای نوشتند که خیلی قراء بود. «انی لاری الموت الا العاده و الحیات مع الظالمین الا بر ما» متن کوتاهی بود که گفتند:« این را پخش کنید.» ما هم خیلی زود فتوکپی و بین مردم پخش کردیم. این ماجرا به مجروح شدن چند تن از طلبه‌ها گذشت. اما پس از آن موج عظیمی به وجود آورد که شاه را حسابی به زحمت انداخت. سراسر ایران هیجان زده شده بود. طلبه‌ها فرار کردند و به شهرهای خودشان رفتند و تبلیغات وسیعی شروع شد. امام هم آن بیانیه تند را صادر و علما هم حرکت کردند که موج خیلی قوی شد.

شاه تصمیم گرفت برنامه‌هایی را که طراحی کرده بود، اجرا کند. یکی از آن‌ها این بود که معافی طلبه‌ها از سربازی را لغو کند. دستور داده بود که فوراً لغو کنند. مصوبه قانونی هم نداشتند که ما مطلع شده باشیم. اگر هم قانونی کرده بودند، حتماً در جایی تصویب شده بود که ما نمی‌دانستیم. آن موقع من نشریه «مکتب تشیع» را اداره می‌کردم. هر روز به اداره پست می‌رفتم تا صندوق پستی را که داشتیم، باز کنم که مراسلات رسیده را بر می‌داشتم و مواردی را هم برای ارسال به پست می‌دادم. چون نمایندگان زیادی در شهرستان‌ها داشتیم که انتشارات ما را پخش می‌کردند. آنها پول می‌فرستادند و ما هم کتاب می‌فرستادیم. معمولاً پولها بایست سفارشی می‌آمد که ما از صندوق بر می‌داشتیم.

به تنهایی داشتم می‌رفتم و اتفاقاً می‌بایست از جلوی شهربانی عبور می‌کردم تا به اداره پست برسم که در خیابان «باجک» بود. جلوی شهربانی رسیدم، پاسبانی صدایم زد و گفت: «شما وارد شهربانی شوید، چون با شما کار داریم» درست یادم نیست که به اداره پست می‌رفتم یا از آنجا بر می‌گشتم.

در خاطرات شما آمده که در حال برگشت از اداره پست بودید.

شاید این گونه بود. به هر حال وارد شهربانی شدم و سوالی نپرسیدند. مرا به اتاقی بردند و نشستیم و دیدم بعد از من چند طلبه دیگر را هم آوردند. آنها هم نمی‌دانستند داستان برای چیست. هفت هشت نفر که جمع شدند، ماشینی آوردند و ما را سوار کردند و به اداره نظام وظیفه بردند.

شما مقاومت و اعتراضی نکردید؟

نه، نمی‌دانستیم ماجرا چیست. به علاوه آن زمان برای مبارزه درگیر بودیم و طبیعی بود که پرونده ای برای ما درست کنند. البته خیلی صریح و شجاع با آنها برخورد می‌کردیم. عصبانی شده بودیم که چرا برخلاف قانون ما را بازداشت کردید، اما اعتنا نمی‌کردند.

به هر حال وارد اداره نظام وظیفه شدیم و ما را به اتاقی در زیرزمین بردند. سئوالاتی از نوع سئوالات نظام وظیفه پرسیدند که سن شما چقدر است؟ برای سربازی چکار کردید؟ ما هم جواب دادیم که معافیت داریم و حتی نشان دادیم. البته به خانه اطلاع داده بودیم و معافیت ما را آوردند. آن زمان من متأهل بودم، سه بچه داشتم و طلبه هم بودم. یعنی سه دلیل برای معافیت داشتم.

آنها حرفی با ما نمی‌زدند و کارشان این بود که برایم پرونده درست کنند. پرونده سیاسی نبود. تا ظهر که در آنجا ماندیم، این خبر در شهر پیچید و طلبه‌های حوزه هم نگران شده بودند. کم کم عده زیادی را آورده بودند. خبر این کار رژیم به امام هم رسید و فقط اسم مرا پیش ایشان بردند، گفتند: «ایشان را چرا؟ او که ۴۰ سال دارد!» البته من آن موقع ۲۹ ساله بودم. این حرف امام بعدها جزو شوخی‌های تاریخی ماند.

جالب است که بدانید همان روز امام برای ما طلبه‌هایی که در آنجا بودیم، برای ناهار چلوکباب فرستادند. کاری که امام خیلی کم انجام می‌دادند. ناهار را خوردیم و عصر خانواده‌ها آمدند و دم در اداره احوالپرسی کردیم. اول مغرب که شد، یک ماشین ارتشی که چادر روی آن بود، آوردند و همه ما را سوار آن ماشین کردند و حرکت دادند.

ما فکر می‌کردیم که با توجه به فضای آن روز در قم تظاهرات می‌شود، اما وقتی از خیابان عبور کردیم، دیدیم خبری نیست.

با لباس روحانیت بودید؟

همه با لباس روحانیت بودیم. ساعت ۱۲ شب بود که به جایی به نام «پیچ شمیران» یا «کافه شمیران» در چهار فرسخی تهران رسیدیم. همه ما را برای شام پیاده کردند. همه جا تعطیل شده بود و قهوه خانه ای باز نبود. به هر حال چیزهایی آوردند و خوردیم و دوباره سوار ماشین شدیم. آن شب خیلی دیروقت بود که وارد اداره نظام وظیفه شدیم که نمی‌دانستیم کجای تهران است.

در این فاصله خبر گرفتن ما در همه جا پیچیده و همه مطلع شده بودند. صبح فردا«سرهنگ دولوقاجار» که رئیس منطقه بود، مرا احضار کرد. وقتی رفتم، شروع به اعتراض کردم. با ادله ای که داشتم، گفتم: « من معاف هستم.» گفت: «این دستور شاه است.» گفتم «مگر شاه می‌تواند چنین دستوری بدهد؟ مبارزه ما برای همین است.»

آن موقع بچه سوم شما هم به دنیا آمده بود؟

بله، فکر می‌کنم.

اولین دختر شما فاطمه، متولد ۱۳۳۹ ، فائزه متولد ۱۳۴۰ و محسن متولد ۱۳۴۱ است.

بله، احتمالاً سال ۳۷ یا ۳۸ ازدواج کردم. بله آن موقع سه بچه داشتم. آقای صالحی کرمانی از همکاران من در مکتب تشیع بود که الان فوت کردند. پدرشان از علمای کرمان بود. ایشان هم خبردار شده بود و از طرف آقای فلسفی به اداره نظام وظیفه تهران آمده بود. آقای فلسفی هم به آن سرهنگ تلفن زده بود. خیلی مؤدب برخورد کردند و حرف آخرشان این بود که این دستور است و ما هم نظامی هستیم و باید دستورات را اجرا کنیم.

ما را از نظام وظیفه سوار ماشین کردند و به پادگان باغ شاه بردند. وقتی وارد پادگان شدیم، دیدن ما برای سربازهایی که در آنجا بودند، خیلی جالب بود.

هنوز لباس روحانیت بر تن داشتید؟

بله، سربازان، درجه داران و افسران جمع شده بودند. بعضی‌ها ما را مسخره و بعضی‌ها دلسوزی می‌کردند. منظره عجیب و غریبی بود. ما هم خیلی صریح و شجاع برخورد کردیم. به شاه اهانت نمی‌کردیم، ولی اعتراض می‌کردیم و آنها هم چیزی نمی‌گفتند. خوابگاهی را مخصوص ما طلبه‌ها خالی کردند. عده ای را هم از اصفهان آوردند که فکر می‌کنم جمعاً حدود ۵۰ نفر شده بودیم که یک گروهان حساب می‌شویم.

در پادگان هم تا دو روز با لباس روحانیت بودیم. کاری نداشتیم و در فضای پادگان می‌چرخیدیم. دوباره ما را به جایی در خیابان ویلا بردند که مثل اینکه هنوز هم یک جای نظامی است. باور نمی‌کردیم که به ما لباس نظامی بدهند. اما در آنجا به ما لباس دادند و لباسهای خود را عوض کردیم و در ظاهر هم سرباز شدیم. هیچ کس به اعتراضات ما توجه نکرد. بعد از آن هر روز برنامه‌های سربازای دیگر را داشتیم که نظام جمع و کلاس‌های نظامی بود که افسران به ما درس می‌دادند.

کسی با شما برخورد بد نداشت که مجبور شوید برخورد فیزیکی کنید؟

کارهای عجیب و غریبی می‌کردند، اما برخورد فیزیکی نداشتیم. در کلاسها و برنامه‌های دیگر اتفاقات جالبی داشتیم. یکی از اتفاقات جالب در کلاسها این بود که همه زیر درختان روی زمین می‌نشستیم و افسری می‌آمد و از روی تخته سیاه به ما درس می‌داد. یک روز داشت در کلاس تدارکات نظامی درس می‌داد که گفت:«باید وسایل را حفظ کنیم و ضایع نکنیم.» محاسبه کرد که شاه برای هر سربازی ماهانه ۶ هزار تومان خرج می‌کند. می‌گفت: «اعلی حضرت این خرج را برای شما می‌کنید و شما هم باید اینها را حفظ کنید.» معمول کلاسها این بود که سربازی باید جواب دهد. من داوطلب شدم که محتوای کلاس را برای سربازها تقریر کنم.

سربازهایی که با ما بودند، نوعاً ازمناطق مختلف و محروم کشور بودند و افراد باسواد در بین آنها خیلی کم بود. گفتم: «اینکه جناب سرهنگ گفتند این مبلغ برای هر سربازی هزینه می‌شود، نمی‌دانم عدد آن درست است یا نه، ولی هزینه می‌شود. منتها ایشان اشتباه می‌کنند که روی ما منت می‌گذارند و می‌گویند اینها را اعلی حضرت به ما می‌دهند.» گفتم: «اولاً به ما نمی‌دهد، این یک برنامه کشوری است. چرا باید ممنون باشیم؟ ثانیاً اگر واقعاً قصد ایشان این است که از این وسایل حفاظت کنیم، بهتر است که بگوید این وسایل مال خودتان است. اعلی حضرت پول این وسایل را از کجا می‌آورد؟ برای هر چیزی که داریم، حتی برای این دگمه ای که روی پیراهن ماست، از ما مالیات گرفتند و یا پول نفت ماست. البته خیلی از این پولها را خوردند و این مقدار خودمان است».

این استدلال برای آنها ناخوشایند بود. گزارش دادند که این سرباز در پادگان سربازان را شستشوی مغزی می‌دهد. چون حرف من حرف درستی بود، هیچ وقت به خاطر این حرف به من اعتراض نکردند، ولی گزارش داده بودند. بعداً هم هیچ وقت ما را پای تخته نبردند که توضیح بدهم. همان یک بار بود.

یک صحنه دیگر هم اتفاق افتاد که خیلی جالب بود. یک بار ما را در همان پادگان به صف کردند. فرماندهی که قرار بود ما را ببرد، یکی یکی دستور می‌داد که مثلاً کلاه را بردارید و روی زمین بگذارید. بلوز و شلوار را هم از تن بیرون بیاورید تا به شورت برسد.

ادامه در صفحه۱۲

جمهوری اسلامی از لحاظ ماهیت هیچ فرقی با حکومت اسلامی ندارد. ولی با توجه به مباحثی که در جامعه مطرح شد، بعضی‌ها می‌خواهند حکومت اسلامی را منهای جمهوریت قبول کنند. من می‌گویم این نمی‌شود. چون اگر در عالم واقع، فقیهی مشروعیت حکومت داشته باشد، تا مردم با آن فقیه بیعت و همکاری نکنند و رأی ندهند، به هیچ وجه نمی‌تواند تشکیل حکومت بدهد. اصلاً عملی نیست. بنابراین، باید جمهوری در نوع حکومت اسلامی باشد. در قانون اساسی ما آمده و از اول هم جزو شعارهای انقلاب بوده است. من ترجیح می‌دهم همین جمهوری اسلامی باشد. بدون تردید پرداختن به همه ابعاد شخصیت آیت الله‌هاشمی رفسنجانی کاری سترگ و دشوار است که می‌طلبد سال‌ها مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد.

کنکاش در زندگی و زمانه آیت الله مجموعه‌ای از مبانی ایدئولوژیک، سیاسی و فرهنگی را شامل می‌شود که در یک مسیر باید به صورت توامان مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. بر همین اساس در طی سال ۱۳۸۶ راه مصاحبه با ایشان در دستور کار تیمی هماهنگ و منسجم شروع شد که اینجانب به نمایندگی، مسئول برگزاری جلسات مصاحبه شدم و اولین مصاحبه در تابستان ۱۳۸۷ انجام پذیرفت. اما پس از چند جلسه مصاحبه با آیت الله متوجه خلاءهای موجود قرار گرفته و در یک بازبینی، صاحبه با یارانش نیز در دستور کار قرار گرفت. این پروژه زمان بر و بسیار دشوار بود، اما وقتی به نتایج آن می‌اندیشیدیم شیرینی و حلاوت آن بر سختی‌ها مستولی یافته و برتری می‌نمود. در طی یک روند علمی و پژوهشی، وزرا و نیروهای نزدیک با آیت الله نیز مورد مصاحبه قرار گرفته و مجموعه‌ای تنظیم و آماده شد. پس از اتمام این پروژه سنگین روند بارگذاری و انتقال از فایل‌های صوتی و تصویری بر صفحات سفید کاغذ آغاز شد. ساعت‌ها وقت بر این راه صرف شد و مصاحبه‌ها به صورت فایل‌های نوشتاری آماده گشت، اما حوادث و مشکلاتی که در راه چاپ این پروژه عظیم به وجود آمد سبب شد که چاپ این اثر ماندگار سال‌ها با وقفه روبه رو شده تا آنکه طی روزهای اخیر قرار بر انتشار آن از سوی پایگاه خبری جماران شد.

لازم می‌دانم که از پایگاه خبری جماران سپاسگزاری کنم که در این راه من را یاری نمودند. هم چنین لازم می‌دانم از همه عزیزانی که اینجانب را در این مسیر همراهی کرده‌اند صمیمانه تشکر و قدردانی نمایم .

محمد امین طویر سیاری

خبر

بازخوانی سخنان مصطفی کواکبیان در آیین بزرگداشت هاشمی رفسنجانی در سمنان:

هاشمی خودش را برای نظام می‌خواست و نه نظام را برای خود

آیین بزرگداشت اربعین «آیت الله هاشمی رفسنجانی» بهمن ماه ۱۳۹۵ با حضور دکتر کواکبیان نماینده وقت مردم تهران در مجلس شورای اسلامی، فعالان سیاسی و اقشار مختلف مردم در محل سالن هلال احمر شهرستان سمنان برگزار شد.

نماینده وقت مردم تهران در مجلس شورای اسلامی در این مراسم به نکاتی در مورد آیه ۲۳ احزاب که می‌فرماید: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» اشاره کرد و گفت: سخن گفتن در چهلمین روز ارتحال یار دیرین امام و انقلاب و رهبری، سیاست مدار برجسته و شخصیت بی‌بدیل تاثیرگذار در جمهوری اسلامی حضرت آیت الله «هاشمی رفسنجانی» در زادگاه خودم برایم بسیار سخت است. به هر حال بر اساس پیشنهاد بنیاد توسعه و آبادانی سمنان و مجمع اصلاح طلبان استان این سخنرانی را قبول کردم.

۱- هاشمی و اسلام

کواکبیان در ادامه به هاشمی و ارتباط ایشان به اسلام اشاره کرد و گفت: آیت الله هاشمی رفسنجانی به عنوان یک روحانی و مجتهد با همه وجود اسلام را باور داشت و به اسلام عشق می‌ورزید و تلاش می‌کرد و همواره خود را برای اسلام می‌خواست نه اینکه اسلام را برای خود بخواهد.

وی در ادامه با اشاره به اجتهاد آیت الله هاشمی رفسنجانی گفت: ایشان خطبههایی که در نماز جمعه تهران خوانده است یک تنه به اندازه تمامی امامان جمعه خطبه خوانده است.

عضو کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی در مجلس شورای اسلامی در ادامه به روزآمدی آیت الله هاشمی رفسنجانی در زمینه اسلام نیز اشارهای داشت و تصریح کرد: برخی ها هنوز در مبانی گذشته و سنتی و قدیمی خود مانده اند ولی ایشان تفسیر قرآن را به روز می‌خواست به طوری که برای مردم راهگشا و حلال مشکل باشد.

۲- هاشمی و ایران

کواکبیان در ادامه گفت: هاشمی در ایران از جمله کسانی بود که همواره برای سازندگی و سرافرازی ایران تلاش می‌کرد و سعی داشت نام ایران در سراسر جهان درخشش داشته باشد.

وی با اشاره به چاپ کتاب امیرکبیر قهرمان مبارزه با استعمار توسط آیت الله هاشمی رفسنجانی تصریح کرد: هاشمی ایران را خوب می‌شناخت و با وجود اینکه علما کتابهای بسیاری نوشتهاند ولی هیچ کس به سرگذشت امیرکبیر نپرداخته بود و این نشان از عمق شناخت هاشمی از ایران و ایرانی بود.

۳- هاشمی و انقلاب

دبیر کل حزب مردمسالاری در بخش دیگری از سخنان خود به تبیین شخصیت هاشمی و انقلاب پرداخت و تصریح کرد: هاشمی یکی از تاثیرگذارترین انقلابیون برای پیشبرد انقلاب بود.

وی افزود: امام خمینی (ره) برای ساماندهی اعتصاب کارکنان صنعت نفت به ایشان حکم داد در حالی که هنوز چند ماه تا پیروزی انقلاب فاصله داشت و امام به تازگی از نجف به نوفل لوشاتو فرانسه رفته بودند و این حکم در این اوضاع صادر شد.

وی ادامه داد: رهبری فرمودند، هاشمی برای انقلاب از سرمایه شخصی خود مایه گذاشت و برخی معتقدند که هاشمی در زندان حتی به مجاهدین خلق اولیه که از مبارزین ضد رژیم ستمشاهی بودند و به تمام کسانی که برای نظام قدم بر می‌داشتند کمک مالی می‌کرد.

۴- هاشمی و امام خمینی (ره)

نماینده وقت مردم تهران در مجلس با تاکید بر اینکه بسیاری از شاگردان امام خمینی (ره)در به ثمر رسیدن انقلاب کوشش کرده اند تصریح کرد: ولی یکی از بازوان اصلی امام راحل در به ثمر رساندن انقلاب و کمک برای برقراری نظام هاشمی رفسنجانی بود.

کواکبیان در ادامه گفت: هاشمی در مقطعی بنا به دلایل متعددی به این نتیجه رسیدند که جنگ باید خاتمه یابد لذا به امام پیشنهاد دادند و امام فرمودند شما در جلسات فرماندهان مطرح کنید و نکاتی مطرح شد و این جمله معروف هاشمی که من فرمانده جنگ هستم و من پایان جنگ را می‌پذیرم و اعلام می‌کنم و اگر حکم اعدام من را هم صادر کنید من آبروی خودم را مایه می‌گذارم شما شنیده‌اید. حقیقتا ایشان فدایی امام بودند و خودش را برای امام می‌خواست و خودش را برای اسلام، ایران و انقلاب و امام خمینی (ره) وقف کرده بود.

۵- هاشمی و رهبری

دکتر کواکبیان در بخش پنجم بررسی شخصیت آیت الله هاشمی رفسنجانی، به ارتباط ایشان و رهبری اشاره کرد و افزود: زمانی که امام راحل از دنیا رفتند بیشترین نقش را در رهبری آیت الله خامنه ای، ایشان داشتند وهاشمی استدلال کرد که حتما باید رهبری واحد در وجود مقام معظم رهبری شکل بگیرد. وی ادامه داد: در مراسم یادبود امام خمینی (ره) دردانشگاه تهران مرحوم فلسفی سخنران جلسه بودند و آیت‌الله خامنه‌ای را به عنوان رهبر جمهوری اسلامی اعلام کردند وهاشمی در نام‌های به ایشان اعلام کردند آیتالله خامنه ای رهبر انقلاب اسلامی است و مرحوم فلسفی این صحبت هاشمی را نیز مطرح کردند.

وی ادامه داد: رهبری فرمودند در این ۵۹ سال رفاقت گاهی اختلاف سلیقه‌ای هم بین ما شکل گرفته ولی هیچ گاه این رفاقت را تحت تاثیر قرار نداده است.

البته افراد زیادی در این میان به هاشمی رفسنجانی تهمت‌ها زدند که پیام رهبری بسیار روشنگرانه بود.

۶- هاشمی و مردم

کواکبیان در بخش ششم سخنان خود به ارتباط آیت الله هاشمی رفسنجانی با مردم پرداخت.

وی تصریح کرد: بیش از ۵ جلسه خصوصی و ده‌ها جلسه عمومی خدمت آیت الله هاشمی رفسنجانی بودهام و مشکلات جامعه را برایشان مطرح می‌کردم و ایشان مهر تایید بر سخنانم می‌زدند و می‌گفتند درست است حتما مردم مشکل دارند. ایشان بسیار تاکید داشتند حال که ما در مجلس حضور داریم برای مردم و رفع مشکلاتشان به ویژه برای محرومان و مستضعفین قدمی برداریم.

وی افزود: خوشبختانه مردم ما در همین استان سمنان با وجود اینکه مشکلات متعددی دارند در راهپیمایی ۲۲ بهمن حضور چشمگیری داشتند.

وی خاطر نشان کرد: مردم مشکل دارند و باید برای رفع مشکلات مردم و مستضعفان جامعه فکری کرد.

ایشان با اشاره به خاطره ای از امام خمینی (ره) در مورد گران نشدن سیگار در زمان امام خمینی (ره) هاشمی را پیرو ایشان در مجلس دانست.

۷- هاشمی و تحزب

وی در بخش هفتم سخنان به تحزب گرایی آیت الله اشاره کرد و افزود: حزبی ترین شخصیت انقلابی نظام جمهوری اسلامی ایران آیت الله هاشمی رفسنجانی بود.

وی تصریح کرد: هنوز انقلاب به رفراندوم نرسیده بود که ما فرمهایی را برای جذب عضو در رابطه با حزب جمهوری اسلامی پخش کرده بودیم که خود آیت الله هاشمی بیشتر پیگیر موضوع شدند ودر سال ۱۳۵۸ امام نیز جهت شکل گیری حزب کمکهای مالی بسیاری کردند.

عضو کمیسیون امنیت ملی در ادامه بر لزوم تجمیع احزاب ازدیدگاه آیت الله هاشمی رفسنجانی تاکید کرد و به خاطرهای از ملاقات سال جاری باایشان اشاره کرد.

۸- هاشمی و عقلانیت

وی افزود: دولت تدبیر و امید دستاوردهای مهم برجام را مدیون عقلانیت، برنامه ریزی و رهنمودهای هاشمی رفسنجانی است. وی افزود: احمدی نژاد ۸ سال رئیس جمهور بود و در این مدت ۹